

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال دوم شماره ۱۹ خرداد ۱۳۷۵

ام الفساد

امروز بر کسی پوشیده نیست که اغلب فساد و جرائمی که در پهن دشت ایران اتفاق می افتد مربوط به رژیم جمهوری اسلامی و دار و دسته ارازل و اوباشی است که از این نظام پشتیبانی می کنند. آخوندها، پاسداران، گروه‌هایی نظیر انصارالله، حزب الله، ثارالله و دهها جریان مرموز و ارتجاعی با استفاده از قدرت نامحدودی که در اختیار دارند، شبکه پیچیده بازار سیاه و قاچاق در ایران را در دست خود دارند و از این راه روزانه میلیون‌ها تومان به چنگ می آورند. هروئین، تریاک، مشروبات الکلی، نوارهای ویدئو، سیگار و... همه بوسیله این شبکه توزیع می گردد و با بنحوی با آن در ارتباط است. هرکسی خارج از این باند و بدون پشتیبانی و حمایت این افراد بخواهد راساً در امر قاچاق وارد شود و یا حداقل سهم اینان را نبردازد، به روز سیاه افتاده و سرش بالای دار خواهد رفت. علاوه بر قاچاق مواد مخدر و نیز در کنترل داشتن بازار سیاه کالاهای مورد نیاز مردم نظیر یخچال، تلویزیون، جاروبرقی، ماشین لباسشویی، چرخ گوشت و... اکثر جرائم مربوط به دزدی‌ها، رشوه‌خواری‌ها، بانک‌زنی‌ها، قتل و فحشا و اختلاس و تجاوزات به عنف نیز توسط این دسته‌های سیاه و مزدور انجام می گیرد.

به چند نمونه از تازه‌ترین دزدیهای رسمی و غیررسمی که در مطبوعات رژیم انعکاس یافته‌اند، توجه کنید * رئیس یکی از شعبه‌های بانک ملی ایران در استان خوزستان و چندتن از کارکنان شعبه بانک ملی در بوشهر ۸ میلیون دلار سوءاستفاده مالی کردند. جالب اینجاست که این خبر توسط یکی از مقامات وزارت اطلاعات رژیم اعلام گردید.

ادامه در صفحه ۳

ماتریالیسم پولی و ماتریالیسم دیالکتیک

عملیات جنسی است که سینه آسمان را می درد و دنیا را به آخرت میرساند. شیخ کمونیسم دین نداشت و به نقل از آخوند، خودش نیز به این بی دینی معترف بود، زیرا که با "دانش بیکران" آخوند به زیانهای خارجی! معلوم بود که "کمو" یعنی خدا و "نیست" هم که همان نیست بود و "کمونیست" یعنی خدا نیست. این نمونه‌هایی از فریبکاری و عقب ماندگی شراور آخوندها بود که بر بالای هر منبر پنج ریالی مورد استفاده قرار می گرفت. آخوندها وقتی دیدند که با دروغ و دغل از رشد نهضت کمونیستی در ایران نمی توانند جلوگیری کنند و این عوامفریبی‌ها فقط تأثیرات موقت دارد و در دراز مدت بی آبرویی برای آنها خواهد ماند، در برخوردهای خود قدری "علمی" شدند و کلمات ماتریالیسم را بکار گرفتند. "ماتریالیسم دیالکتیک" آنقدر جای خود را باز کرده بود که ملا را چاره‌ای نمانده بود که این واقعیت ادامه در صفحه ۲

در جای پای شاه

خوبی بود. پس از چندی ملاها ماموران دنیا دیده "ساواک" شاه را که کلاسهای شکنجه را در دانشگاههای آمریکا، اروپا و اسرائیل دیده بودند به خدمت گرفتند و از تجارب آنها استفاده کردند زیرا خوردن می‌ناب برای مامور "ساواک" اشکالی نداشت و در خدمت حفظ اسلام عزیز بود. اجر این مامور نیز با خدا بود زیرا در روز قیامت در ترازوی بیطرف الهی حجم عرق و منکرات وی را با لو دادن مخالفین جمهوری اسلامی می سنجیدند و راه جهنم و یا بهشت را بر وی می گشودند. از این جانب هم حق عدالت اجراء شده بود و آخوند نگرانی انجام کار خلاف را بخود راه نمی داد. اگر در این جا کار خلاقی از کسی سرزده بود این خدا بود که فریب آخوند را خورده بود و نه هیچکس دیگر. معلوم نیست که آنوقت کدام خدای برتر باید به کار این خدا رسیدگی می کرد.

با فعال شدن مامورین دنیا و دوره دیده و نظریه پرداز "ساواک" روشهای جدیدی برای مبارزه با مخالفین در کنار روشهای کهنه شاهی تدوین شد.

یکی از روشهای کسب اطلاعات در زمان شاه استفاده از تحت فشار گذاردن دانشجویان ایرانی بود که برای دیدن خانواده‌های خود در تعطیلات تابستانی به میهنشان باز می گشتند. "ساواک" گذرنامه‌های آنها را ضبط می کرد، از بازگشت آنها به خارج جلو می گرفت، آنها را به خانه‌های مخفی "ساواک" می کشید و بقول معروف "سین جیم" می کرد و پس از ماهها ایجاد دلهره و ترس در آنها و پس از اینکه هفته‌ها از شروع دانشگاه ادامه در صفحه ۲

در دورانی که هنوز با کار سیاسی آشنا نشده بودم و در جوانی بدنبال کشف حقایق می گشتم و از کتابی به کتاب دیگر سر می کشیدم تا به درک مسایل بغرنج اجتماعی نایل شوم، با همه جور آدمی طرف شدم. آخوندها که بازار مبارزه با کمونیستها برایشان گرم بود و از این بابت از ساواک شاه جیره می گرفتند، یکی از سرگرمی‌هایشان این بود که به بالای منبر بروند و مردم را از شیخ کمونیسم بترسانند. شیخ کمونیسم قصد داشت زنان را اشتراکی کند و ناموس مردم را از آنها بگیرد و حیثیت آنها را بر باد دهد. شیخ کمونیسم دین و ایمان نداشت و از آتش مهیب و سوزان جهنم، از عقرب‌های جرار، از مارهای زهرکام، و آلات و ادوات شکنجه، و گودالهای مملو از نجاست و مصاحبت فواحش و ولگردان، و دیگهای جوش بر بار، نمی ترسید، این عدم ترس از عذاب آخرت شیخ کمونیسم را فطرتاً بهر کار ناصوابی می کشید که در راس آن از نظر آخوند،

وقتی یک حکومت ارتجاعی به قدرت می رسد تمام مساعی خود را بکار می برد تا از مزایای قدرت که امتیازات فراوانی چه از نظر مالی و چه از نظر اقتصادی برای وی فراهم می سازد حداکثر استفاده را بنماید. آخوند جماعت که با تفکر محدود و افق دید کوتاهش در کلیه زمینه‌ها به بن بست رسیده است در یک زمینه توانسته شم حیوانی خود را حفظ کند و این امر دیگری نیست جز طعم قدرت.

آخوند تلاش می کند که قدرت سیاسی را که براحتی در ایران شاهزده به کف آورد برای خود حفاظت کند و با چنگ و دندان از حریم آن پاسداری می نماید. ایجاد سازمانهای متعدد مسلح و مستقل از یکدیگر، نیروهای شبه نظامی برای سرکوب بی امان مردم از زمره این اقدامات است. "عقل" ملا برای آدمکشی خوب کار می کند زیرا عقلی متکی بر ذوالفقار اسلام است.

آخوندها پس از کسب قدرت سیاسی فوراً در پی محکم کردن جای پای خود برآمدند و تا توانستند کشتند و غارت کردند و با ادامه کار خود بسوئی رفتند که پیچ و مهره‌های قدرت را در اجزاء خود صیقل دهند و کامل نمایند.

روزگاری بود که مردم گمان میکردند از مامور خفیه "ساواما" نباید هراس بخود راه داد زیرا کافی است عنصر مشکوک را به می‌ناب دعوت کرد و یا به "منکرات" ترغیب نمود تا از انجام آن به همان دلایل ایمان کور اعراض کند تا دستش را خواند و ماهیت حزب الهی اش را شناخت. این البته روش شناسائی

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

ماتریالیسم پولی...

را بپذیرد که پاسخی برای ماتریالیسم دیالکتیک پیدا کند. آنگاه در کنار تبلیغات شرم آور گذشته نوع دیگری از تبلیغات گسترش یافت و از جمله اینکه ماتریالیستها هواداران پول هستند و ماتریال یعنی پول و اگر کمونیستها از فلسفه مادی و یا ماتریالیستی دفاع می کنند همانگونه که خودشان می گویند هوادار پول هستند، پولکی اند، مادی تشریف دارند. برای آنها مهم نبود که مفهوم ماتریالیسمی که کمونیستها از نظر فلسفی بکار می برند این نیست که پولکی و مادی اند و همه افراد باید ذکر و خیرشان در زندگی پول باشد، بلکه برعکس آنها از نظر فلسفه علمی می گویند که از نظر طرح مسئله اساسی فلسفه و صرفاً از نظر طرح آن، ماده بر شعور تقدم دارد و نه برعکس. ولی آخوند را با فلسفه علمی چه کار وی دنبال فلسفه بافی دیگری است. حال فیلسوف فرنگ رفته ای پیدا شده که همه محسنات گذشتگان را یک جا دارد و در باره درک ماتریالیستها از زندگی قلم می زند و از تحریف فیلسوف مآبانه خود نیز شرمی بخود راه نمی دهد و اینجاست که نگارنده بیاد شیخ کمونیس همان آخوند پنج ریالی سالهای بیست می افتد و بر این تشابه تبلیغات خیره می گردد و حیرت کرده می گوید، از ماهیت ارتجاع همواره زهر می تراود، حتی اگر نسلها، نسلهای جداگانه از یکدیگر میانشان فاصله باشد. و این است علم اجتماع و قانونمندی لایتغیر آن.

در آستانه هیجدهمین سالگرد انقلاب بهمن فلسوفی از سلاله آخوندها در باب ماتریالیسم به همان حربه زنگ زده اسلافش متوسل می شود و در دفاع از مذهب و تهاجم به ماتریالیسم می آورد: "از هر طرف که نگاه می کنیم می بینیم که خلاء ها و مشکلات فوق العاده پر هیبتی ما را احاطه کرده اند که حقیقتاً اگر کسی در باره یکی از آنها بعد مطالعه و تأمل کند، حتماً فیلسوف خواهد شد! هیچ ماتریالیستی برای این پرسش که "چرا آدمی باید درد و رنج و محرومیت بکشد؟" پاسخ روشنی ندارد. از دید او هر چه انسان در این جهان ناکامی ببرد واقعاً باخته است، یعنی به یک ضایعه به تمام معنی جبران ناپذیر مبتلا شده است. چرا که در هیچ جا و هیچ وقت دیگری آن ناکامی جبران نخواهد شد و اساساً معنای قابل هضم و درکی نخواهد داشت. در چنین جهانی زیستن و تنگ حوصله و ملول نشدن کار آسانی نیست." و ادامه می دهد که با توجه باین روحیه ماتریالیستی، یا باید "نهایتاً" دم غنیمتی "شویم، یعنی خود را به غفلت بزیم و "خوش باشی" به معنای مذموم کلمه پیشه کنیم، یا باید خود کشی کنیم و صورت مسئله را پاک کنیم."

پس با بینش آقای سروش ماتریالیستها یا هواداران خودکشی هستند و یا جمعی از خود غافل ویی خبرند

که در عالم هپروت سیر می کنند و الکی خوش اند و خوش بودن را بمعنای مذموم کلمه پیشه خود کرده اند که اگر آنرا با ملاکهای اخلاق رسمی و دید آخوندی بسنجیم مفهوم دیگری جز الواطی، عرق خوری، هیزی، خوشگذرانی های آنچنانی و... ندارد. بگذریم که این صفات براننده آخوندهاست و در زندگی آنها مصداق واقعی می یابد و آرزوهای نهفته آنها را که مشتاقانه در پی آن هستند در غالب تصویر باغهای بهشتی و حوریان و مهریویان کنار زمزم و خویریان غلمان و... بیان می کند. باین مفهوم ماتریالیست ترین ماتریالیستها فقط می توانند آخوند باشد که با چندین زن عقدی و تعداد بی شماری زن صیغه و حق امام و نشستن پای منقل تریاک، در قله پستی ها و دناات ها نشسته است.

ماتریالیستها واقعیات دنیای موجود را برای مردم توضیح می دهند و افکارشان و پایه استدلالشان بر تکامل شتابان دانش بشری قرار دارد. آنها نه تنها به ابدیت ماده اعتقاد دارند، بلکه در عین حال معتقدند که دانش بشری قادر به شناخت جهان است و می تواند با آشنائی به قانونمندیهای ماده آنها را در تحت تسلط بشر و برای بهبود شرایط زندگی وی در آورد. ماتریالیستها نمی گویند که زنان حق تحصیل علم ندارند و باید در خانه بنشینند و عمرشان را در آشپزخانه تلف کنند تا شکم آخوندها بزرگ و بزرگتر گردد. ماتریالیستها نمی گویند که به کهکشان نباید پرواز کرد و به قعر ماده نباید نفوذ نمود. آنها اعتقاد ندارند که اینکارها گناه دارد زیرا دخالت در کار خداست. ماتریالیستها که در آغاز پیدایش فلسفه ضعیف و ناتوان بودند با تکامل علوم طبیعی روز بروز قدرت گرفتند و نظریات علمی خود را به کرسی نشاندند. امروز کمتر کسی را می توان یافت که علناً از ایدآلیسم فلسفی دفاع کند و جهان را غیر قابل شناخت جلوه دهد. زمان نفع ماتریالیستها کار می کند. مارکس و انگلس و سایر آموزگاران پرولتاریا با اتکاء به ماتریالیسم دیالکتیک و انطباق آن بر تاریخ بشریت قانون مبارزه طبقاتی و نتایج مترتب بر آن را کشف کردند و به ستمگران ندا دادند که این جهان مملو از محرومیت و درد و رنج را باید بنحو بنیادی تغییر داد. مارکس گفت که هدف از فلسفه وی فقط تفسیر جهان نیست، بلکه تغییر جهان و تغییر انقلابی جهان است که در آن جایی برای استثمار انسان از انسان باقی نماند. آموزگاران پرولتاریا با حرکت از بینش مادی خود نظام منسجم فلسفی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی روشنی را بنا نهادند و راه رهائی بشریت را ترسیم کردند که اگر خیانت رویونیستها نبود چه بسا که امروز جایی برای خزعبلات آقای سروش پیدا نمی شد، و آنوقت این فیلسوفهای عوام فریب می گوید: "هیچ ماتریالیستی برای این پرسش که "چرا آدمی باید درد و رنج و

محرومیت بکشد؟" پاسخ روشنی ندارد."

ما می پرسیم که آیا پاسخ مارکس که داروی این دردهای اجتماعی را در برافکندن نظام بهره کشی سرمایه داری می داند و آنرا در آثار علمی خود ثابت می کند، پاسخ روشن نیست؟ آیا فقط باید مارکسیست بود تا ستم بی پایان و عیان سرمایه داری را دید؟ آیا واقعیت دنیای اطراف ما و مبارزه گسست ناپذیر مردم در اقصی نقاط گیتی بهترین دلیل حقانیت مارکسیسم نیست که ماهیت سرمایه داری را که نظامی میراست ثابت می کند. مگر بیکاری و آدمخواری ویژه گی سرمایه داری نیست و منجر به خودکشی هزاران هزار انسان و مرگ و هلاکت میلیونها انباء بشر نمی گردد؟ آنکس که پاسخ روشن ندارد و به جعل و تحریف مشغول است ماتریالیستهای مارکسیست نیستند، پولپرستان سرمایه داری اند، آخوندها و همدستان آنها هستند که باین فلسفه بافی های بی ارزش نیاز دارند.

کسانی هستند که برای مبارزه با ماتریالیستها و مارکسیستها فلسفه "الکی خوشی" را تبلیغ ماتریالیستها جلوه می دهند. آنهائی هستند که با بیچاه گی ناچاراند دروغ بگویند و قیافه علمی بخود بگیرند. اگر از چنته استاد مطهری و شریعتی و بنی صدر چیزی جز مزخرفات و لاطائلات نترایید، در چنته این تازه از راه رسیده هم چیز بیشتری نیست، حتی اگر بیرون و درون سعی کنند از وی بتی بسازند. مردم ایران بت شکنند.

در جای پای...

آنها می گذشت و آنها را در باتکلیفی نگاه می داشت و هیچ مرجعی نیز جرأت نمی کرد به این خودسریهای فرموده ملوکانه اعتراض کند و رقه همکاری را جلوی آنها قرار داده و در خواست می کردند که اطلاعات دور و بر خود را هر چند ناقابل باشد در اختیار "ساواک" قرار دهند. باین ترتیب بود که "ساواک" صورت طولی از نام افراد بی گناهی تهیه دیده بود که بنام منابع خبری "ساواک" حتی اگر پس از بازگشت خود کوچکترین خبری به آنها نداده بودند در اختیار داشت. این صورت پس از انقلاب منتشر شد و به حیثیت بسیاری لطمه زد و این آخرین زهری بود که "ساواک" شاهی قبل از تبدیلیش به "ساواما"ی آخوندی می ریخت.

امروز رژیم آخوندی از همین حربه شاهی استفاده می کند. از چند سال قبل که تبلیغات رژیم برای بازگشت به ایران با همان مضمون زمان شاه که "پرستوها به لانه های خود بازگردید" شروع شد و این نوید نرمش رژیم در سیاست داخلی تفسیر می شد و به

در جای پای...

"لیبرالیسم رفسنجانی" تعبیر می‌گردید موجی از هموطنان ما که بعنوان پناهنده در خارج بسر برده و از دوری از وطن رنج می‌برند و از زندگی در غربت راضی نبودند با پس دادن گذرنامه‌های پناهندگی به ایران بازگشتند. ممالک میزبان از این امر خوشحال بودند زیرا آنرا دلیلی بر ادامه حفظ مناسبات با ایران می‌دانستند و حفظ این مناسبات را با روی کار آمدن جناح میانه روها و لزوم تقویت آنها توجیه می‌کردند. و در آتیه نیز می‌توانستند گریبان خود را از دست آنها به همین بهانه سفر بایران بدون ترس از اعتراض افکار عمومی خلاص کنند.

در ابتدای امر نیز بازگشتگان به ایران با مشکلاتی روبرو نبودند و رفت و برگشتشان خالی از اشکال بود و این سیاستی بود که رژیم آخوندها با زیرکی دنبال می‌کرد. باید این احساس بوجود می‌آمد که واقعاً حرف آخوندها راست است و آنها هدف آزار و اذیت مردم را در سر نمی‌پروراندند. مگر خدائی نکرده آخوند دروغ هم می‌گوید!؟

مدتی است که استراتژیهای زمان شاه در "ساواما" دست بکار شده‌اند و همان روشهای سابق را بکار گرفته‌اند. آنها برخی هموطنان ما را که بایران برمی‌گردند تحت فشار می‌گذارند تا با آنها همکاری کنند. شماره تلفن آنها را می‌گیرند و مامورین وزارت اطلاعات از ایران برای دادن مأموریت به آنها تماس برقرار می‌کنند. این "مامورین" جدید با منکرات نیز سروکار دارند، اگر پایش بافتد می‌ناب هم می‌نوشند و از حوریان دنیوی نیز تمتع می‌گیرند و در یک کلام برنگ جماعت اند. بوی اودکلن می‌دهند، ریش‌های خود را هر روز صبح از ته می‌تراشند، یقه‌های سفید چرک نگرفته دارند، آداب معاشرت بلدند، هر روز دوش می‌گیرند و نیازی هم ندارند مهرنماز را شبها با دستمال بر پیشانی خود ببندند تا جایش هر روز صبح به صورت لکه ماهگرفتگی در وسط پیشانی‌شان نمایان باشد تا درجه تقدس آنها را نسبت به همکار دیگر حزب‌اللهی خود که از مهر کوچکتر استفاده کرده است نشان دهند. این‌ها جانماز آبکشیده نیستند. اساساً بیشتر به "دیسکو" علاقه دارند تا به فرایض الهی.

رژیم جمهوری اسلامی دقیقاً در همان جای پای شاه گام بر می‌دارد و غافل از این است که این روشها در زمان شاه هم کارگر نیافتاد و نتوانست رژیم شاهنشاهی را نجات دهد.

بر مبارزان است که هشیاری خود را در این زمینه حفظ کنند و باصول پنهانکاری اهمیت لازم را بدهند. نباید گذاشت رژیم در ایجاد جو سؤطن در خارج موفق شود و سایه وحشت خود را در خارج نیز بگستراند. تبادل اطلاعات در این زمینه میان نیروهای انقلابی یکی از

طرق پیشگیری و بی‌ضرر کردن توطئه‌های رژیم است. مسلماً باید هموطنان ما را که در اثر فشار و ترور رژیم در شرایطی که اتخاذ تصمیم برایشان مشکل بوده است یاری رسانند تا از این راه رفته باز گردند. مراجعه به سازمانهای سیاسی انقلابی که حافظ اسرار خلق اند و مشورت با آنها و انتظار یاری از آنها گام مهمی در خنثی کردن توطئه‌های رژیم است. ما مطمئن هستیم که سازمانهای انقلابی کلیه تلاش خود را برای حفظ هموطنان ما، یاری به آنها تا از دست جلادان رژیم جمهوری اسلامی خلاص شوند بکار خواهند برد. در این زمینه نباید لحظه‌ای درنگ کنند و بخود ترس راه دهند. این هموطنان باید از رژیم جمهوری اسلامی بترسند زیرا آنها را به عملیات ترروستی وامی‌دارند، از آنها بدون اینکه بدانند برای ارسال خبر بمثابه پیک و یا ارسال بسته‌های مواد منفجره استفاده خواهند کرد. هموطن ما که از همه جایی خبر است ممکن است بدام مامورین ممالک غربی بیافتد و بعلت فقدان اطلاع نمی‌تواند هم اسراری را فاش سازد وی مامور بی‌جیره موجب جمهوری اسلامی است و جانش برای این رژیم ارزش ندارد و میتواند هر لحظه اراده کند وی را قربانی گرداند. از نظر رژیم این مامور تحت فشار مهره بی‌ضرر و سوخته جمهوری اسلامی است که ضرری بوی نمی‌تواند بزند. رژیم می‌کوشد از این راه تعداد غیرقابل‌کنترلی خبرچین بسازد. خبرچین همینکه انگشت خود را بدهان ملا داد بزودی سر خود را از دست می‌دهد. باید به سیاست آخوندهاوقف بود.

رژیم جمهوری اسلامی فقط از مسافرین ایرانی استفاده نمی‌کند بلکه تجار ایرانی و یا هرکس که قصد داشته باشد جنسی را از ایران خارج کند مورد نظر وی قرار می‌گیرد. رژیم آنها را تحت فشار می‌گذارد که عملیات معینی را مثلاً امر رساندن بسته‌ای را به خارج بعهده گیرند. در این اقدام نه جای پای رژیم معلوم است و نه جای پای گیرنده و چنانچه این نقشه لورفت تاجر و یا صادر کننده جزء، که پایش بمیان آمده، مورد شکار سازمانهای امنیتی ممالک غربی خواهد شد. این سیاست که رژیم از مردم عادی برای پیشبرد مقاصدش استفاده می‌کند و برای سرنوشت آنها کوچکترین ارزشی قائل نیست جزئی از کل سیاست ترروستی وی در خارج است و هموطنان ما باید نسبت به آن آگاه باشند. تحت فشار قرارداد دادن خانواده‌ها برای جلب همکاری فرزندان آنها و یا ممانعت از ادامه مبارزه سیاسی ضد رژیمی آنها در خارج از کشور همان روشهای کهنه "ساواک" شاه است که امروزه با تکامل و خطرات بیشتر از جانب "ساوامای" آخوندها مورد استفاده قرار می‌گیرد. راه مبارزه با آن تشویق مردم به برملاکردن این تماسها و یاری به آنها از همه جانب و حمایت عملی از آنهاست. با ایراد اتهام و عدم درک

شرایط خاص آنها مشکلی حل نخواهد شد. رهنمود ما به آنها این است که به ما اعتماد کنید و جان خود را از دست آخوندها نجات دهید.



ام‌الفساد...

* پنج نفر در شرکت تعاونی مسکن وزارت آموزش و پرورش یک میلیون و چهارصد هزار دلار سوءاستفاده مالی کرده و برخی از دست اندرکاران این دزدی به چند سال زندان محکوم شدند.

* رهبرپور، رئیس دادگاه انقلاب تهران، طی مصاحبه‌ای با روزنامه جمهوری اسلامی اعلام داشت که یک باند بزرگ به اتهام غارت بیت‌المال، جعل، ترور و فساد مالی دستگیر شده است. رهبری باند مزبور را فردی به نام هدایت‌الله زنده‌دل (چه اسم بامسمایی-توفان) برعهده داشته و ۴ تن از رؤسای بانک‌ها نیز در این ارتباط دستگیر شده‌اند.

* روزنامه سلام خبر کشف یک سوءاستفاده مالی ۷ میلیارد ریالی در دو شعبه بانکی در مشهد درج کرد.

* سوءاستفاده مالی و دزدی چند میلیارد تومانی در اداره کل راه و ترابری استان آذربایجان شرقی که توسط مدیرکل سازمان تعزیرات این ناحیه اعلام گردید.

* هنوز خاطره اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی معروف به رفیق گیت و اعدام فاضل خداداد متهم «اصلی» پرونده از اذهان محو نشده است که بار دیگر در ماه گذشته چند نفر به اتهام اختلاس مبلغی معادل ۴/۷ میلیون دلار در تهران دستگیر شدند.

* به گزارش روزنامه سلام اخیراً یکی از مدیران بانک صادرات شعبه شهریار به اتهام اختلاس مبلغی معادل ۲۵۰۰۰ دلار بازداشت شد.

* همین روزنامه خبر دستگیری رئیس گمرک فرودگاه مهرآباد را داده است که مطابق این گزارش دزدی‌هایی که تاکنون از ایشان فاش گردیده است، مبلغی معادل بیش از ۳۰۰۰۰۰ دلار را بالغ می‌شود.

این‌ها تنها بخش بسیار کوچکی از دزدی و فساد در دستگاه جمهوری اسلامی است که در مطبوعات و روزنامه‌های رژیم انتشار می‌یابند.

رژیم جمهوری اسلامی که روزی با پیام و شعار مبارزه برعلیه فساد و فحشا و دزدی‌های خاندان هزارفامیل پهلوی به میدان آمد و نوید جامعه انسانی عاری از ناهنجاری‌های اجتماعی - اقتصادی را به مردم داد، امروز خود تا مغز سر در لجنزار دزدی و ارتشاء و اختلاس فرو رفته است و گند تعفنش کل جامعه را فرا گرفته است. گسترش فساد و دزدی و جرائم دیگر

ام الفساد...

اینک بقدری گردیده است که صدای هواخواهان پروپاقرص رژیم را نیز درآورده و آنها را وادار ساخته است تا طی مقالات و نامه‌های متعدد به ولی فقیه و رئیس جمهور -رهبرانی که خود مظهر و سمبل دزدی و شارلاتانی‌اند- خواستار رسیدگی فوری به این اوضاع ناهنجار شوند. نشریه پیام دانشجو که مدتی بدنبال انتقادهایی به عملکردهای رژیم در توقیف بصری‌رشد، اخیراً طی مقاله‌ای خطاب به هاشمی رفسنجانی پیرامون گسترش فساد و دزدی و فحشا و سقوط اخلاقی و بی‌تفاوتی جوانان در جامعه اسلامی، چنین نوشت:

«... فقر به مرور بر جامعه سایه افکنده و وضعیت معیشتی و درآمدهای مردم روز به روز کاهش می‌یابد. از آن طرف، قشر اندکی از سرمایه‌داران و دلالان و حتی بخش وسیعی از مدیران و دست‌اندرکاران و صاحب‌منصبان، در نقطه مقابل زندگی عموم مردم قرار گرفته و صاحب مال و ثروت‌های بادآورده‌ای شده‌اند. جوانان از دستیابی به کار محرومند و سن ازدواج هم بالا رفته است. فساد و فحشا و بی‌تفاوتی و تخلف و دزدی و امثال آن رواج یافته و هیچکدام از این ناهنجاری‌ها نیز با فرهنگ توسعه و سازندگی و تبلیغات سازگاری ندارد. توجه به معنویت و امور فرهنگی سیر نزولی یافته و مبانی اعتقادی و فرهنگی بخش مهمی از سرمایه‌های کشور و آینده‌سازان به طور محسوسی ضعیف شده است... کیفیت آموزشی در مدارس و دانشگاه‌ها بشدت رو به کاهش است و جوانان تحصیل‌کرده بصورت نیروهای سرگردان جامعه درآمده‌اند، درحالی‌که بصورت طبیعی باید در دوران سازندگی بتوان تمام نیروها را جذب کرد. سوءاستفاده‌های مالی در بانک‌ها و دستگاه‌های دولتی و غیردولتی افزایش یافته و فساد مالی و اداری پیدای می‌کند»

از رژیم ارتجاعی و ضدبشری جمهوری اسلامی که جان و مال مردم را در اختیار دارد و بزور سرنیزه بر ایران حکومت می‌کند، حقا که وضعی بجای این انتظار نمی‌رود. ۱۷ سال عملکرد رژیم اسلامی جز فقر و سیه‌روزی و خالی‌تر شدن جیب مردم، رشد و حشمتاک بوروکراسی، فساد اداری، فحشا و ارتشاء و در یک کلام سقوط و انحطاط اخلاقی و فرهنگی جامعه حاصلی نداشته است و هر روز که می‌گذرد بر رشد نارضایتی و انزجار و نفرت توده‌ها از رژیم افزوده می‌شود. گرانی، بیکاری، بی‌خانمانی و فساد و دزدی کارگران و زحمتکشان را در زیر فشار طاقت‌فرسای خود خرد کرده است. تهدید همیشگی سیستم پلیسی عربان در خیابان و خانه و محل کار هرگونه احساس

امنیت جانی، مالی، شغلی و خانوادگی را بکلی نابود ساخته است. رژیم اسلامی با کارنامه‌ای بس سیاه و ننگین، امروز بسختی منفرد شده و جز مزدوران مستقیمش پایگاهی در میان مردم ندارد. اکثریت قریب به اتفاق مردم خواهان سرنگونی رژیم‌اند. به جرأت می‌توان گفت که اکنون نسبت به دوران انقلاب بهمن، توده‌های وسیع‌تری سرنگونی رژیم را خواستارند. امروز نارضایتی گسترده توده مردم بسان آتشی در زیر خاکستر نهفته است که انفجارهایی را نوید می‌دهد. انفجارهایی که نیازمند به رهبری‌ای صحیح می‌باشند تا به سرمنزل مقصود برسند و این امر تنها از طریق وحدت مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها و تشکیلات واحد پرولتاری میسر خواهد بود. با چنین تشکیلاتی است که می‌توان به عمر رژیم جمهوری اسلامی این عامل اصلی فقر و فساد و دزدی و ارتشاء در جامعه و سیه‌روزی مردم ایران پایان داد و بنای جامعه سالمی را پی‌ریخت.



از کمکهای مالی تان متشکرم

رفیق ف.	از آلمان ۱۰۰ مارک
رفیق د.	از آلمان ۱۰۰ مارک
رفیق گ.	از آلمان ۳۰۰ مارک
رفیق ب.	از آلمان ۳۰۰ مارک
رفیق گ.	از بویار ۱۰۰ مارک
رفیق منصور ب.	۵۰ مارک

مفسر یا...

خود را داشتند و از طریق این شکل به طبقه کارگر زور می‌گفتند و مبارزه‌اش را درهم می‌شکستند و موفق به فریب وی می‌شدند. طبقه کارگر با ایجاد سازمان سیاسی خود در کار مبارزه‌اش استمرار ایجاد می‌کند و از هرز رفتن نیروها جلوگیری می‌کند و به مسیر واحدی سوق می‌دهد. این سازمان واحد برای طبقه کارگر حکم سنگر وی را دارد که خود را توسط آن از خطر اصابت تیربارهای دشمن حفظ می‌کند. هر رفیقی می‌داند که حضور او در این سنگر مشترک بی‌ثمر نیست و می‌تواند گوشه‌ای از کار را بگیرد و اگر در این راه به وی صدمه‌ای وارد شد این مبارزه علیرغم نابودی وی ادامه می‌یابد تا به پیروزی کامل رسد. حزب به مبارزه مشترک استمرار و دورنما می‌دهد.

مظهر اراده و نیروی جمعی است. سنگر مشترک هیچگاه از کمونیست‌ها خالی نخواهد ماند. سازمان سیاسی طبقه کارگر محل گپ زنی و هرکی هرکی نیست که هر کس از ظن خود یار آن شده باشد، و بلندگوئی برای ابراز عقاید روشنفکرانه وی شده باشد. این سازمان در درجه اول به نظامی نیاز دارد که بتواند وحدت اندیشه وی را در عمل تحقق مادی ببخشد، و این نظام چیزی جز موازین لنینی حزب طبقه کارگر که متکی بر اصل مرکزیت دموکراتیک است نیست. وقتی کسی از ظن خودش یار من شده باشد لزومی نمی‌بیند که در جهت ایجاد همفکری و تبلیغ مشترک گام بردارد. وی ساز خودش را می‌زند و هر کدام از اعضا این ارکستر که حاضر هم نیستند مسئولیت کار خود را چه برسد به مسئولیت کار یکدیگر را بهعهده بگیرند، تلاش دارند ساز خود را بلندتر بنوازند. یک سازمان هرکی بهرکی سازمان کمونیستی نیست و سرمشق خوبی هم برای کمونیست‌ها نیز نخواهد بود چون بجای درس تشکل‌پذیری و گردن نهی به تصمیمات جمع راه گردنکشی و تفرقه را می‌آموزاند. کمونیست‌ها به سازمان واحد طبقه کارگر نیاز دارند سازمانی که به مارکسیسم - لنینیسم معتقد باشد و ایدئولوژی خود را از کسی پنهان ندارد. کمونیست‌ها برای راهگشائی می‌آیند و نه برای ایجاد سردرگمی و اغتشاش فکری. این تفکر بورژوازی است که تلاش می‌ورزد همواره آنها را گول‌آلود کند، جلوی دید پرولتاریا را بگیرد و مانع شود که حقایق و واقعیتها بر وی روشن گردد. برای طبقه کارگر گفتار درست و روشن و کردار مبتنی برآن لازم است تا راه پیروزی را بر آنها بگشاید. اگر کسی در مبارزه خود جدی باشد و به آینده امید و ایمان داشته باشد نمی‌تواند سیاست خود را موقتی تدوین کند و منتظر بماند که هر چه پیش آید خوش آید. کمونیست‌ها باید خود را برای مبارزه آینده آماده کنند و از هم اکنون باید تدارک این جنگ آتی را ببینند و مردم را با این روحیه تربیت کنند و برای این کار به بلندگوهای موقت و نسبه نیاز ندارند به سازمانی مستحکم احتیاج دارند که راه را برای همکاری و وحدت همه مارکسیست - لنینیست‌ها فراهم کنند. "توفان" در این راه گام بر می‌دارد و درهای آن به روی هر نیروی صمیمی کمونیست باز است. وی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران را وظیفه مبرم و فوری خود قرار داده است و سالهاست که قبول اصل حزبیت را در مقابل فراکسیون‌ها و بی‌حزبان پرچم خود ساخته است. کمونیست‌ها نمی‌توانند از تفرقه و پراکندگی دفاع کنند. آنها منافع والای طبقه کارگر را بالاتر از هر امر دیگری می‌دانند که می‌تواند پرتو افکن راه مبارزه مشترک کمونیست‌ها گردد. وظیفه ما فقط تفسیر جهان نیست بلکه تغییر و تغییر انقلابی آن است.

نشست مشترک در یونان

در ادامه کنفرانس گسترده‌ای که در اواخر سال گذشته توسط جنبش بین‌المللی کمونیستی (MCI) برگزار گردید و بدنبال تصمیم این کنفرانس مبنی بر برگزاری نشست‌های منطقه‌ای، در ماه مه سال جاری نشستی با شرکت چهار حزب و جریان کمونیستی در کشور یونان برپا گردید. هیئت نمایندگی توفان یکی از شرکت کنندگان این کنفرانس منطقه‌ای بود.

شرکت‌کنندگان در این کنفرانس درباره:

تهاجم وحشیانه امپریالیسم و سرمایه‌داری بر علیه طبقه کارگر و خلقهای تحت استثمار برای از بین بردن دستاوردهای رفاهی زحمتکشان و رابطه دیالکتیکی این موج جدید تهاجم و جنبش کارگری جهانی و نیز تحلیل مشخص از این جنبش و همچنین وظایف احزاب و نیروهای مارکسیستی - لنینیستی برای جهت دادن جنبش‌های کارگری به سمت یک جنبش انقلابی به بحث و تبادل نظر پرداختند.

هیئت نمایندگی توفان نظر ما را بصورتی مبسوط به سمع سایر احزاب م.ل رسانید.

بیانیه پایانی این کنفرانس در شماره آینده توفان در اختیار خوانندگان گرامی قرار خواهد گرفت.

بیاد رفیق حمید چیتگر

توفانی همیشه جاوید، حمیدرضا چیتگر یکی از ده‌ها قربانی تروریسم جمهوری اسلامی در خارج از کشور است. رفیق حمید در ۱۹ ماه مه ۱۹۸۷ با یک توطئه جنایتکارانه و از قبل طراحی شده بدست مافیای تروریست جمهوری اسلامی در شهر وین اتریش به قتل رسید.

با ترور چیتگرها و دیگر عناصر اپوزیسیون نه بحران رژیم جمهوری اسلامی التیام یافته است و نه مبارزات توده مردم فروکش کرده است.

رژیم بیمار و قرون وسطایی اسلامی به حکم تاریخ محکوم به سرنگونی است و راه دیگری بر آن متصور نیست.

حمیدرضا چیتگر این رهبر ارزنده و از خودگذشته زندگیش مشحون از مبارزه در راه آرمان والای پرولتاریا، ایده‌آل سوسیالیسم و جامعه‌ای عاری از ستم طبقاتی بود و در همین راه و بخاطر همین ایده‌آل‌ها جان باخت.

خاطره‌اش گرامی باد!

پهلویم ایستاد. خود را زندانی معرفی کرد ولی وجود کفش در پاهایش مرا متوجه دروغش کرد. می‌خواست با من صحبت کند و وقتی سکوت مرا دید ضربه‌ای بر سرم زد و رفت.

روی صندلی نشسته بودم و انتظار می‌کشیدم که صدایی از پشت سرم توجه‌ام را به خود جلب کرد. «اسمت چیه؟» اسمم را گفتم. «چرا دروغ گفتی؟». «من دروغ نگفتم اسمم اینه دیگه!» «اسمت را نمی‌گم. چرا خودت را به اون راه می‌زنی؟ چرا خودت نمی‌گی کی هستی و چکاره‌ای؟» «والله، بالله دروغ نگفتم برادر» به آرامی و با لحنی که مرا مجاب کند و در عین حال بترساند با من صحبت می‌کرد.

«فکر می‌کنی ما تو را نمی‌شناسیم؟ ما همه چیز را در مورد تو می‌دانیم. اگر منتظری تا ما بگیم چی راجع به تو می‌دونیم در اشتباهی. ما می‌خواهیم خودت بگویی تا جرمت کمتر بشه. تو چی فکر می‌کنی؟ ها؟ فکر می‌کنی از بیضه آویزانت می‌کنیم؟ نه. یا خودت همه چیز را می‌گی یا حکمی را که برایت صادر شده اجرا می‌کنیم.» کمی منتظر شد تا عکس‌العمل مرا ببیند و وقتی با سکوت و آرامش من مواجه شد گفت: «چیه؟ می‌خوای بازهم برایت حرف بزنم؟ داری دو دوتا چهار تا می‌کنی؟ پاشو! پاشو! پاشو! می‌دانی حکمت چیه؟ اعدام.» می‌دانستم دارد یک‌دستی می‌زند ولی وقتی توی حیاط رفتیم و شروع کرد به آماده کردن اسلحه، تقریباً باورم شد. به خودم گفتم یعنی چه؟ چه حکمی؟ من کی دادگاه رفتم که حالا بخواد حکمش اجرا شود؟ توی این فکرها بودم که گلنگدن کشیده شد و بعد صدای یک تیر را شنیدم. تقریباً همزمان با این که فهمیدم می‌خواسته مرا بترساند، احساس کردم که مُردم و زندگیم تمام شد و بعد تعجب از اینکه زنده‌ام. احساس بسیار غریبی بود. تقریباً گیج شده بودم. نمی‌دانستم که چه شده. دودل بودم. دلشوره داشتم. نمی‌توانستم تصمیم بگیرم. اگر مُردم پس چرا هستم؟ و اگر هستم پس...

دستم را گرفت و بدنبال خودش کشید. گیج و منگ بودم مثل آدم‌های مست، مثل آدم‌هایی که تازه از خواب بیدار شده باشند و یا بهتر بگویم مثل آدمی که دارد خواب می‌بیند؛ نه! نه! کابوس. نمی‌دانم چه حالی داشتم. همینطوری دنبالش کشیده می‌شدم. افتادم روی صندلی و بعد ضربه‌ای توی سرم خورد با چیزی شبیه به یک چوب و یا میله آهنی. این ضربه حالم را جا آورد و به خودم مسلط شدم و فهمیدم دوباره بازجویی شروع شده است.

«دلم بحالت سوخت. نمی‌تونم تو را بکشم می‌دونم آدم خوبی هستی ولی خودت به فکر خودت نیستی. چرا با خودت لج می‌کنی بدبخت، همه چیز را گفتن؛ تو را لو

ادامه در صفحه ۶

یادداشت‌های...

سربلند بیرون آمده و مقاومت و ایستادگی قابل ستایشی از خود نشان می‌دادند.

سرعت آموختم که در زمان حال زندگی کنم و از گذشته بخوبی یاد کنم و ضعف‌ها و کاستی‌ها را برای آموختن بیاد بیاورم. ولی بازهم تنهایی اثر خود را می‌گذاشت. بسیار حساس شده بودم ولی این حساسیت را برای تقویت روحیه‌ام بکار گرفتم. ولی ازهم غیرطبیعی بود. وقتی به دستشویی می‌رفتم، چشم‌بندم را برداشته و به نوری که از یک شیشه شکسته به داخل می‌تابید، نگاه می‌کردم. واقعاً زیبا بود. گرد و خاک معلق در هوا را دوست داشتم. صورتم را در مقابل اشعه گرم خورشید می‌گرفتم و آرزو می‌کردم طلوع و غروب خورشید را ببینم. ای‌کاش شیشه‌های پنجره اینقدر کثیف نبودند تا مقدار بیشتری نور می‌تابید. یک کولر با صدای گوشخراش در ابتدای راهرو کار می‌کرد و باد خنکی را به درون راهرو می‌فرستاد. حرکت باد خنک را روی صورتم حس می‌کردم و خود را رها کرده تا به هرکجا که می‌خواهد مرا ببرد. گل‌ها را حس می‌کردم، همینطور دشت بی‌انتهای کوه‌ها و رودخانه‌ها را و آرزو می‌کردم تا یک بار دیگر بتوانم در دل طبیعت قرار بگیرم. بسیار سریع متوجه شدم که بسیار حساس شده‌ام و این حساسیت غیرطبیعی است. با آن به مبارزه برخاستم. بعدها نیز مواردی شبیه به این پیش آمد و در یک مورد که کتاب‌های فلسفی را مطالعه می‌کردم تا جایی پیش رفتم که قدم بعدی آن دیوانگی بود.

در مدتی که در راهروی بند بودم، کتابهایی برایم آوردند. آنها نیز وقتم را پرمی‌کردند. بخاطر دارم که یک کتاب ۴۰-۵۰ صفحه‌ای را که چیزی شبیه به مصاحبه بود ۱۵ تا ۲۰ بار خواندم. البته نه بخاطر محتوایش چون کتاب مسخره‌ای بود. ولی کتاب وسیله‌ای بود برای آن که در زمان حال و در شرایط نرمال قرار بگیرم. غذاخوردن نیز خود تفریح جالبی بود و وسیله‌ای برای تقسیم روز.

بعد از دو ماه یک روز صبح حوالی ساعت ۹ تا ۱۰ پاسداری بالای سرم آمد و گفت: «پاشویا». دنبالش براه افتادم و طبق معمول چوبی را در دست داشت که یک سرش را من گرفته بودم. بعضی اوقات از روی شیطن دستم را به آنها می‌زدم که با اعتراض شدیدشان روبرو می‌شدم، در دل می‌خندیدم و ناسازهایی را که می‌شنیدم، نثار خودشان می‌کردم. از بند خارج شده به یک ساختمان دیگر رفتم و در طبقه دوم وارد اتاقی شدم. روی یک صندلی نشستم. احساس می‌کردم که روبرویم یک پنجره قرار دارد و در اتاق هیچ چیزی غیر از آن صندلی نیست. قبل از آنکه وارد اتاق شوم، کنار در کمی منتظر شدم و در این مدت یک نفر آمد و

زنده باد اتر ناسیونالیسم پرولتاری

فرشته نجاتی که جاسوس از آب درآمد

در اواخر سال ۱۹۹۵ در کنگره ایالات متحده آمریکا از مجسمه نیم تنه یک فرد سوئدی به نام راثول والنبری (Raoul Wallenberg) پرده برداشته و به وی لقب شهروند افتخاری آمریکا داده شد.

بیش از نیم قرن است که مسئله والنبری و ناپدید شدن وی با تبلیغات ضد کمونیستی به شکل عام و تبلیغ برضد استالین به شکل خاص آمیخته گردیده است. در کتابخانه های کشور سوئد پیرامون کمتر فردی به اندازه راثول والنبری کتاب و مقاله وجود دارد و از وی به عنوان یک انسان نمونه سوئدی و فرشته نجات یهودیان مجارستان در دوران اشغال آن کشور توسط ارتش آلمان هیتلری یاد کرده اند. جالب اینجا است که هنگامی که ارتش آلمان نازی نروژ را مورد هجوم قرار داد و این کشور را تحت اشغال خود درآورد، بسیاری از مردم و از جمله یهودیانی که امکان مقابله با اشغالگران نازی را نداشتند با سختی های فراوان و از طرق گوناگون خود را به مرز سوئد می رساندند تا در این کشور پناه جسته و از تعقیب نازی های هیتلری در امان بمانند. پلیس دولت دست راستی آن زمان در سوئد به نخست وزیر Gosta Bagge از ورود پناهندگان یهودی نروژی به خاک سوئد و پناهجویی در این کشور جلوگیری می کردند. حال از مطالعه مجموعه این کتاب ها و مقالات مربوط به آقای والنبری چنین برمی آید که ایشان در اواخر جنگ جهانی دوم در مجارستان به یهودیان تحت تعقیب گشتا پو یاری رسانیده، برای آنها پول، مدارک جعلی، گذرنامه و سایر تسهیلات فرار از چنگال نیروهای هیتلری را فراهم می ساخته است. در همین کتاب ها و مقالات چنین آمده است که هنگامی که نیروهای ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در تعقیب کوچه به کوچه ارتش نازی وارد بودا پست می شوند، این «فرشته نجات» توسط نیروهای ارتش سرخ دستگیر شده و به یکی از زندان های مسکو فرستاده می شود و از آن پس این «ناجی یهودیان مجارستان» ناپدید می گردد. نتیجه این که: بلایی را که نازی های هیتلر بر سر راثول والنبری در نیاوردند، نیروهای ارتش سرخ و رژیم کمونیستی استالین بر سر وی درآوردند. بدین ترتیب این کتب تاریخی «آزاد، دموکراتیک و بی غرض» نشان داده و اثبات می کنند که بلی دولت اتحاد شوروی از گشتا پو و ارتش هیتلری هم فاشیست تر بوده و بدینسان با دوستان پناهجویان و مردم یهودی دشمنی می ورزیده و در نهایت آب در آسیاب نازیسم می ریخته است.

مجله آمریکایی US NEWS & World Report در یکی از شماره های اخیر خود و بر اساس اسناد و مدارک سازمان های اطلاعاتی و جاسوسی آمریکا که احتمالاً اخیراً علنی گردیده اند، می نویسد که راثول والنبری یکی از منابع مهم اطلاعاتی و جاسوسی آمریکا در دوران آخر جنگ دوم جهانی بوده است. در این اسناد آمده است که اگرچه آقای والنبری از سازمان جاسوسی آمریکایی آن زمان بنام OSS رسماً حقوق دریافت نمی کرده است، لیکن در آرشیو و بایگانی ملی آمریکا نام ایشان جزو آن ۲۰۰۰ نفری است که به نحوی از انحاء برای اداره OSS خدمت می کرده اند. در این اسناد منتشر شده آمده است: دلیلی که مقامات و سازمان های اطلاعاتی آمریکایی همواره از اذعان به این واقعیت که راثول والنبری یک جاسوس آمریکا بوده است، خودداری کرده اند، این بوده است که وی کارمند و حقوق بگیر «اداره سرپرستی پناهندگان جنگ» (War Refugee Board - WRB) - سازمانی که به پناهندگان در اروپا در دوران آخر جنگ کمک می کرده - بوده است.

داستان جلب راثول والنبری به مجرای جاسوسی برای آمریکا بدین قرار است که یکی از افراد OSS بنام Iver Olsen در سفارت آمریکا در استکهلم در ماه ژوئن ۱۹۴۴ راثول والنبری را جهت انجام یک مأموریت برای WRB بودا پست مجارستان استخدام می نماید. در یکی از اسناد منتشره از سال ۱۹۵۴ آمده است که مقامات OSS از مردی مجاری در استکهلم می خواهند که راثول والنبری را در مقام یک جاسوس این سازمان به مجارستان راهی و وارد این کشور نماید.

یک کارشناس امور جاسوسی و اطلاعاتی سفارت آمریکا در بودا پست در سال ۱۹۴۶ چنین ابراز می دارد که OSS در دوران پایان جنگ در مجارستان جاسوسان رسمی نداشته است و لذا وجود فردی چون راثول والنبری برای OSS بسیار مهم تلقی می شد، زیرا که وی می توانست با استفاده از هویت دیپلماتیک خود پیام های رمز شده و مدارک جاسوسی دیگر را از طریق استکهلم ارسال دارد.

در پایان مجله آمریکایی نامبرده می افزاید که مسجل کردن این امر که آیا جنبه کمک به یهودیان مجارستان نسبت به فعالیت های جاسوسی راثول والنبری وجه غالب را داشته است، امری است که غیرممکن بنظر می آید.

✽ OSS = Office of Strategic Services

سازمان خدمات استراتژیک که در واقع سازمان مادر سیا بوده است.

تیرباران دو مبارز انقلابی

اطلاع حاصل نمودیم که دوتن از اعضای قدیمی سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه له)، رفقا مصطفی قادری و سلیم صابرنیا روز ۲۲ فروردین سال جاری پس از تحمل طولانی شکنجه های وحشیانه، توسط میرغضبان جمهوری اسلامی تیرباران شده اند. «توفان» این جنایت جدید رژیم جمهوری اسلامی را بشدت محکوم کرده و ضمن گرامی داشت خاطره این رفقای جانباخته و با تسلیم عمیق به بستگان و همزمانشان، همه نیروهای دموکرات و آزادیخواه را به اعتراض و مبارزه هرچه وسیعتر بر علیه رژیم دمدنش جمهوری اسلامی فرامی خواند.

تحويل پناهنده ایرانی به رژیم

اخیراً دولت ترکیه یک پناهنده ایرانی به نام مهرداد کاووسی، از هواداران شورای ملی مقاومت را تحويل سلاخان جمهوری اسلامی داده است. بنابر گزارشات رسیده وی اکنون زیر شدیدترین شکنجه های قرون وسطایی وزارت اطلاعات قرار دارد تا به مصاحبه تلویزیونی تن دردهد. «توفان» ضمن اعتراض شدید به عمل غیرانسانی و وحشیانه دولت ترکیه مبنی بر تحويل این پناهنده ایرانی به رژیم جمهوری اسلامی، از همه سازمان های بشردوست خواهان اعمال فشار به جمهوری اسلامی برای آزادی مهرداد کاووسی می باشد.

با اعتراضات وسیع بین المللی مانع استرداد پناهندگان سیاسی به جلادان جمهوری اسلامی شویم!

یادداشت های...

داده اند. ما چند وقت بود تو را زیر نظر داشتیم. فکر می کنی اتفاقی دستگیر شدی؟»

با این حرف ها خیالم راحت شد و گفتم: من دروغ نگفتم. «خفه شو!» این را گفت و بیرون رفت. چند دقیقه بعد یک نفر به سراغم آمد و مرا که سر جایم برگرداند گفت وسایلت را جمع کن! تمام وسایلم را که مختصر هم بود جمع کردم. مرا به یک سلول برد و در را به روی من بست و از پشت در گفت چشم بندت را بردار!

ادامه دارد

«حما حمانی» از زندان آزاد شد

با مسرت فراوان باخبر شدیم که رفیق حما حمانی مسئول روزنامه «ال بدیل» و نماینده حزب کمونیست کارگران تونس از زندان آزاد گردیده است. آزادی رفیق حمانی از زندان‌های رژیم تونس، علیرغم اینکه ایشان با ادعاهای واهی به ۸ سال زندان محکوم شده بود، بدنبال اعتراضات گسترده بین‌المللی صورت گرفت. «توفان» که در همین شماره پیش خود خواستار آزادی ایشان شده بود، در اقدامات دیگر خود در هرچه گسترده‌تر شدن این اعتراضات نقش داشت. ما با آرزوی سلامتی برای رفیق حمانی امیدواریم ایشان بتواند با هم‌زمان دیگرش در راه تحقق آرمان‌های خلق تونس و همبستگی بین‌المللی هرچه بیشتر گام بردارد.

گزارش‌های اول ماه مه

رفیقی در گزارش خود از فنلاند می‌نویسد: «آیلی سیپولا ۸۷ ساله بر این نظر است که رنگ پرچم سرخ هرگز کمرنگ نخواهد شد. آیلی در حدود ۶۰ سال است که هر سال در روز اول ماه مه در تظاهرات شرکت کرده و سرود انترناسیونال را خوانده است. در سالهای ۳۰ حمل پرچم سرخ ممنوع بود و وی به این خاطر در زندان بسر می‌برد. آیلی بر این نظر است که سوسیالیسم به انتها نرسیده است بلکه برعکس هر روز بیشتر جای خود را بین مردم باز می‌کند. آیلی سالی‌ها را بیاد می‌آورد که بیش از صد هزار نفر در روز اول ماه مه رژه می‌رفتند... فقر و بیکاری، درگیری به مسئله روز بدل شده بود. وی بیاد می‌آورد که چگونه او را در استکهلم به زندان انداختند، بدون اینکه از او مدرکی داشته باشند. همسرش نیز پنج سال در زندان بود. آیلی این کمونیست قدیمی معتقد است که فنلاند در شرایط سالهای ۳۰ بسر می‌برد و دیر یا زود پیروزی سوسیالیسم محتمل است.»

رفیق دیگری ترجمه مقاله‌ای را از سوئدی برای ما فرستاده است که در زیر به درج آن اقدام می‌کنیم. «علیرغم سقوط کمونیسم، در روز اول ماه مه پرچم‌های سرخ در سراسر جهان به اهتزاز درآمد!» علیرغم سقوط کمونیسم (بخوانید سقوط حکومت سوسیال امپریالیستی در اتحاد شوروی) بار دیگر پرچم‌های سرخ جنبش کارگران در روز اول ماه مه امسال در سراسر جهان از بلژیک و آلمان تا سری لانکا و ژاپن در تظاهرات‌های گوناگون به اهتزاز درآمد. وجه بارز و مشترک اکثر تظاهرات‌های امسال خواست مبارزه قاطع برای ریشه کن کردن پدیده بیکاری بود. در استانبول ترکیه در اثر زدوخورد پلیس با کارگران حداقل دو نفر کشته و بیش از بیست نفر مجروح گردیدند. در این شهر هزاران نفر برای شرکت در تظاهرات روز اول ماه مه گرد هم آمده بودند. ناآرامی‌ها (بخوانید شعله خشم مردم) هنگامی آغاز

گردید که شرکت کنندگان در تظاهرات از اقدام پلیس مبنی بر جستجوی بدنی آنان سرباز زدند. سپس تظاهر کنندگان بسوی پلیس سنگ پرتاب کردند. در شهر آتن یونان حدود ۱۰۰۰۰ نفر در تظاهرات که توسط اتحادیه سراسری کارگران یونان سازماندهی شده بود شعار اصلی‌اش مبارزه با سیاستهای صرفه جویانه بی‌رویه دولت این کشور بود. تظاهرات اول ماه مه در سراسر جهان نشان می‌دهد که طبقه کارگر وجود دارد، زنده است و برای خواستهای صنفی و سیاسی خود مبارزه می‌کند. با قدغن کردن این تظاهرات در ایران و یا سایر ممالک استبدادی نمی‌توان مانعی در مقابل نیروی لایزال این طبقه ایجاد کرد. حال بگذار که چپ‌های ضد کمونیست دموکرات نعره بزنند که طبقه کارگر مرده است و دیگر در جهان تئوریهایی طبقاتی کارگری مارکس پوسیده و نابود شده است. لیکن واقعیت جهان عکس این دروغها را ثابت می‌کند.

***** روز جهانی کارگر - اطلاعیه مشترکی از سوی نیروهای چپ ایرانی، از جمله نیروهای متشکل در «توفان» در سوئد انتشار یافته است که ما برای اطلاع سایر خوانندگان گرامی در کشورهای دیگر بخشهایی از این بیانیه را به چاپ می‌رسانیم.

این بیانیه ضمن اشاره به اوضاع اسفناک اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ایران کنونی و آنچه که رژیم جمهوری اسلامی برای زحمتکشان ایران به ارمغان آورده است می‌افزاید:

«ما ایقان کامل داریم که کارگران و زحمتکشان ایرانی که با مبارزات و اعتصابات قهرمانانه خود، رژیم خودفروخته و ضدکارگری سلطنتی را به زباله‌دان تاریخ سپردند، در طول مبارزات چندین ده‌ساله خود، اما به اندازه کافی تجربه اندوخته‌اند که علیرغم ترور و سرکوب بی‌حد و مرز اسلامی، بتوانند رژیم سرمایه‌داری اسلامی را نیز سرجای خود بنشانند.

فرخنده باد اول ماه مه -

روز همبستگی کارگران سرتاسر جهان

پیروز باد مبارزات طبقه کارگر ایران برای آزادی و

سوسیالیسم

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

- هسته اقلیت (واحد سوئد)

- هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

(اقلیت) - سوئد

- سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - استکهلم

- هواداران حزب کار ایران (توفان)

- هواداران سازمان کارگران مبارز ایران (توفان)

- گروهی از فعالین چپ در استکهلم

در همین رابطه نیروهای امضاکننده فوق به استثنای

هسته اقلیت (واحد سوئد) و با همکاری حزب چپ

سوئد در شب اول ماه مه دست به برگزاری جشن

باشکوهی زدند که با استقبال بسیار فراوان روبرو

گردید.



یاری رسان...

است که ما را بر آن داشت تا از خوانندگان خود تقاضا کنیم در زمینه‌های زیرین یاری ما بشتابند:

۱ - آدرس ایرانیان شهر خود را که به مسایل اجتماعی علاقه نشان می‌دهند و یا فعالند برای ما ارسال دارید. اگر دوستان و یا آشنایانی در خارج از محل اقامت خود و یا کشور محل اقامت خود دارید که به تشخیص خود شما شایسته دریافت نشریه «توفان» می‌باشند، آدرس آنها را نیز برای ما بفرستید.

۲ - آدرس محل تجمع ایرانی‌های شهر خود را و یا مغازه‌داران ایرانی، کتابخانه‌های ایرانی را که نشریات اپوزیسیون را می‌فروشند و یا در توزیع آن سعی می‌کنند برای ما بفرستید تا برای آنها نشریه «توفان» ارسال داریم. خبر دریافت آنها را مجدداً به ما اطلاع دهید.

۳ - چنانچه پیشنهادهایی برای پخش و توزیع حساب شده «توفان» دارید ما را از آنها بی‌نیاز نگذارید.

فقط از این طریق امکان یک مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی موثر و گسترده ممکن می‌گردد. بورژواها، روزنامه‌های حجیم و روزانه و هفتگی خود را دارند و مرتب در تیراژهای بالا به تبلیغ نظریات بورژوازی و ضد کمونیستی مشغولند و چنین تبلیغ می‌کنند که گویا کمونیسم با مرگ رویزیونیسم برای همیشه مرد. ما با تلاش شما خوانندگان «توفان» و یا «توفانی‌ها» این دسیسه را که وجهی از مبارزه طبقاتی است خنثی می‌کنیم. ما را در این راه یاری رسانید.

یادداشت‌های زندان اوین (بخش چهارم)

می ساخت که همکاری با پلیس را بر هر چیزی ترجیح می دادند. آنها به مرور معایب خود و سازمان سیاسی خود را می دیدند. مگر انسان بی عیب وجود دارد؟ به این سؤال هرگز فکر نمی کردند. به مرور خود را میرا و اطرافیانشان را گناهکار معرفی می کردند و بعد از آن دشمن خود را بی عیب و نقص می شناختند و آن زمان زمان خیانت و درافتادن در گرداب نیستی بود و عده‌ای بودند که به این منجلاب نمی افتادند ولی از خود ضعف نشان می دادند و شکنجه‌های جسمی را نیز تحمل نمی کردند و برای همیشه عذاب وجدان را برای خود می خریدند. بودند افرادی که نمی توانستند شدت شکنجه روحی را تحمل کنند و دچار ناراحتی روحی می گردیدند و کنترل عصبی خود را از دست می دادند. ولی علیرغم این اکثر زندانیان در این میدان از مبارزه ادامه در صفحه ۵

زندانیان می خواهد تو را با خودت، با گذشته‌ات تنها بگذارد تا جایی که برای حال هیچ نداشته باشی. می خواهد سلاحی را به زمین بیندازی. می خواهد تو را به جنگ خودت بفرستد. می خواهد ضعف‌های خودت و اطرافیانت در گذشته را به جنگ تو بفرستد. می خواهد خودت را به جان خودت بیندازد و چاشنی این شکنجه خاموش، شکنجه وحشیانه جسمی است. این تنهایی گاهی ۶ تا ۷ ماه به طول می انجامد و بعدها فردی را دیدم که مدت ۱۱ ماه در سلول انفرادی بسر برده بود و مدت ۶ ماه را نیز در همان سلول با دیگران زندگی کرده بود و با این حال به هیچوجه وضعی را در او حس نکردم. تنهایی بر افراد مختلف تأثیرات گوناگونی می گذارد. تنهایی غولی بود که همانند خوره آرام آرام در وجود عده‌ای نفوذ می کرد و از آنها موجودات خبیثی

یاری رسان «توفان» را!

جدی نیست و جدی هم نمی تواند باشد. در هر دوره‌ای از مبارزه ما با این پدیده‌های عجیب و غریب روبرو بوده و هستیم. فقط مبارزه و پیگیری در امر مبارزه و در دست گرفتن ابتکار عمل و قدرت رهبری مدبرانه قادر است به این عمرهای کوتاه خاتمه دهد. «توفان» به این وظیفه خود آگاه است و برای اینکه بتواند قشر بزرگتری را مورد خطاب قرار دهد و آنها را با آرمانهای کمونیستی آشنا کند نیاز به آن دارد که صدایش بگوش ایرانی‌ها برسد. این امر ما را در بسیج کمونیستهای واقعی یاری می رساند. ما در اینجا به خوانندگان خود متوسل می شویم و امیدواریم که ما را در این امر مهم یاری رسانند. گرچه که تیراژ «توفان» از بدو انتشار آن حدود پنج برابر شده است ولی این کافی نیست تا بدان غره شویم و لم دهیم و در این حد بمانیم. برخی از خوانندگان که با ما مکاتبه کرده‌اند از اینکه فقط در این اواخر با «توفان» آشنا شده‌اند یاد می کنند. این ادامه در صفحه ۷

«توفان» بتدریج جای پای خود را باز می کند و مورد توجه قرار می گیرد، این امر هم از حجم مکاتبات و موج حمایت مارکسیست - لنینیست ها به «توفان» روشن است و هم از اوج نفرت و کینه‌توزی و خرابکاری که می شود تا این حرکت پا نگیرد. در هر مبارزه اجتماعی این هر دو قطب لازم و ملزوم یکدیگرند. وقتی حرکت انقلابی گسترش می یابد و در پی اتحاد مبارزان کمونیست برمی آید دشمنان خود را نیز به تشکل و می دارد تا در مقابل آن جبهه مخالف را ایجاد نمایند و آماده نبرد با آن گردند. برخی نیز به سازمانسازی می پردازند تا روش مفترقانه خویش را کتمان کنند. جریانهای نوظهور خرده بورژوازی در دوران فقدان حضور مبارزه حاد پرولتاریا در صحنه حاضر می شوند و چند صباحی خودنمایی می کنند و سرانجام تشریف خود را می برند. برای آنها مبارزه کمونیستی مد روز است، تفنن است، و می خواهند «من» خودشان سری در سرها داشته باشد. کارشان هم



مفسر یا انقلابی

سخن بر سر تفسیر جهان نیست بر سر تغییر جهان است. مارکس با اشاره باین امر تکلیف کمونیستها را روشن کرد. کمونیستها کسانی نیستند که نشسته گل گفته و گل می شنوند و هر روز و هر شب در مدح کمونیسم که ایده‌ایست انسانی شعر می سرایند و کاغذ سیاه می کنند. اگر تمام کاغذهای جهان را نیز این مداحان کمونیسم سیاه کنند، باز «کک بورژوازی هم نمی‌گزد» و کار بر همان منوال سابق پیش می‌رود. بورژوازی از مداحان ترسی ندارد و آرزو دارد جهان پر بود از این مداحان کمونیسم که مردان بی‌عمل و چون درختان بی‌ثمرند. مارکس کمونیستها را از این پرگوئی و مدیحه‌سرایی بر حذر می‌داشت و می‌طلبید که برای تغییر جهان حرکت کنند و جهانی پی افکنند که بشریت را از چنگال فقر و بهیمیت برهاند. ولیکن برای مبارزه انقلابی احتیاج به تشکل است و بدون تشکل و سازماندهی فعالیتها هیچ حرکتی به جلو مقدور نیست. حتی اتحاد نیز نوعی سازماندهی است و از طریق مکانیسم سازمان قدرت جمع را آشکار می‌کند. مارکس خود به ایجاد «اتحادیه کمونیستها» اقدام کرد تا اهمیت تشکل را برای کار انقلابی یادآور شود.

مارکس و انگلس از پیشوایان تئوری حزب طبقه کارگر بودند. لنین با ایده حزب بلشویک به همان جای پای مارکس گام گذارد و نشان داد که طبقه کارگر برای اینکه بتواند به مثابه یک نیروی مستقل اجتماعی عمل کند و از منافع طبقه خود دفاع نماید باید همان کاری را کند که بورژواها تا بدان روز می‌کردند یعنی آنها تشکل ادامه در صفحه ۴

سخنی با خوانندگان
نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN MAINZ
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTOK NR. 5396913
GERMANY

آدرس
TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر